

(ج ۱، ص ۱۵۲) پیامبر افزون بر تبعید آنان، حصارشان را نیز ویران کرد. برخی از یهودیان با پذیرش اسلام در مدینه متانددند، چنانکه در مراسم دفن عبدالله بن ابی در سال نهم هجری، چند تن از بنی قینقاع هم حضور داشتند (واقدی، ج ۳، ص ۸۰۶). این سخن که عبدالله بن سلام نیز در شمار این اسلام آوردگان بود، (د. جودائیکا، همانجا) نادرست است، زیرا وی به روایتی قبل از هجرت به مدینه و به روایتی، اندکی پس از آن اسلام آورده بود (د. اسلام، چاپ دوم، ذیل «عبدالله بن سلام»).

در این نبرد، سعد بن معاذ احتمالاً مأمور آن بوده است که دیگر یهودیان را از دخالت در ماجرا بازدارد (وات، ص ۲۱۰)؛ پرچم سپید پیامبر را حمزه بن عبدالمطلب می برد (طبری، ج ۳، ص ۱۳۶۲)؛ ابولبابه بن المنذر عمری به نیابت از پیامبر در مدینه ماند (واقدی، ج ۳، ص ۱۳۰)؛ منذر بن قدامة سلمی مأمور به بند کشیدن آنان (همان، ج ۲، ص ۳۳) و محمد بن مسلمه هم عهده دار جمع آوری اموال ایشان شد (ابن سعد، ج ۲، ص ۳۰). پیامبر غنائم را بین اصحاب قسمت کرد و برای نخستین بار خمس آن را گرفت (طبری، همانجا؛ مسعودی، ص ۲۰۷). همچنین به عنوان «صَفْوُ الْغَنَائِمِ» سه کمان، دو زره، سه شمشیر، و سه نیزه برگزید و دو زره را نیز به محمد بن مسلمه و سعد بن معاذ بخشید (واقدی، ج ۱، ص ۱۲۹).

منابع: ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، بیروت ۱۳۹۹/۱۴۰۲، ۱۹۷۹-۱۹۸۲؛ ابن اسحاق، *سیرت رسول الله*، ترجمه رفیع الدین اسحاق محمد بن همدانی، چاپ اصغر مهدوی، تهران ۱۳۶۱ ش؛ ابن سعد، *الطبقات الکبری*، بیروت ۱۴۰۵/۱۹۸۵؛ ابن شیه نمیری، *تاریخ المدینه المنوره*، چاپ فهم محمد شلتوت، بیروت ۱۴۱۰؛ ابن هشام، *سیره النبی*، چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید، مصر [بی تا]؛ محمد بن محمد بلعمی، *تاریخنامه طبری*، چاپ محمد روشن، تهران ۱۳۶۶ ش؛ حسن خالد، *مجتمع المدینه قبل الهجرة و بعدها*، بیروت [بی تا]؛ علی بن عبدالله سهودی، *وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی*، بیروت ۱۴۰۱/۱۹۸۱؛ محمد بن جریر طبری، *تاریخ الرسل و الملوک*، چاپ دخویه، [بی جا]، ۱۹۸۲-۱۹۸۵؛ جواد علی، *المفصل فی التاریخ العرب قبل الاسلام*، بغداد [بی تا]؛ علی بن حسین مسعودی، *التنبیه و الاشراف*، چاپ عبدالله اسماعیل صاوی، قاهره ۱۳۵۷/۱۹۳۸؛ محمد بن عمر واقدی، *کتاب المغازی*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران ۱۳۶۹ ش؛

*EP*<sup>1</sup>, s.v. "Ka'inukā" (by A. J. Wensinck); *EP*<sup>2</sup>, s.v. "Abd Allāh b. Salām" (by J. Horowitz); *Encyclopaedia Judaica*, Jerusalem 1978-1982; s.v. "Qaynuqā" (by Eli Davis); W. M. Watt, *Muhammad at Medina*, Oxford 1968.

/ مهدی فرهانی منفرد /

بنی کعب، از عشایر مشهور و بسیار گسترده در خوزستان و جنوب عراق. در میان اعراب، کعب نام خاندانهای متعدد و

همانجا؛ ابن سعد، ج ۲، ص ۲۸-۲۹؛ مسعودی، ص ۲۰۶). در روایتی دیگر آمده است که چون پیامبر بر بنی قینقاع چیره شد و به مدینه باز آمد، عید قربان (دهم ذیحجه) بود و برای نخستین بار با مردم نماز عید گزارد (ابن شیه نمیری، ج ۱، ص ۱۳۶-۱۳۷؛ طبری، ج ۳، ص ۱۳۶۲). طبری در روایتی دیگر از ابن اسحاق، می نویسد که پیامبر پس از نبرد بدر، جز روزهای نخست ماه شوال، بقیه شوال و ذیقعد را در مدینه بود (ج ۳، ص ۱۳۶۳). بنا به روایتی، ماه صفر سال سوم هجری را نیز زمان این رویداد دانسته اند (ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۳۹) و حتی گفته اند که تبعید بنی قینقاع و بنی نضیر در یک زمان صورت گرفته است (سمهودی، ج ۱، ص ۲۷۸). گوناگونی روایات، تعیین تاریخ دقیق این رخداد را دشوار کرده است. به هر حال، یهودیان به محاصره درآمدند و پس از پانزده روز تبعید شدند. پیامبر نخست حکم کرد که مردان را گردن زنند و زنان و فرزندانشان را به بردگی درآورند، اما از این کار چشم پوشید و آنان را به اذغعات در حدود شام تبعید کرد (د. ادامه مقاله).

بیشتر منابع، تعداد مردان بنی قینقاع را هفتصد تن دانسته اند، ولی از غنایم به دست آمده پیداست که احتمالاً این تعداد مبالغه آمیز باشد و گمان می رود سخن مؤلف التنبیه و الاشراف که یهودیان را چهارصد تن دانسته است به حقیقت نزدیکتر باشد (مسعودی، همانجا).

نقش متحدان عرب بنی قینقاع در این جنگ درخور توجه است. عباده بن صامت و عبدالله بن ابی بن سلول دو تن از رهبران اصلی خزرج بودند. عباده که از مسلمانان صادق بود، با پیمان شکنی بنی قینقاع، حمایت خود را از آنان بازگرفته، نزد پیامبر آمد و از هم سوگندی با آنان بیزاری جست (ابن اسحاق، ج ۲، ص ۵۶۳). عبدالله بن ابی، سرکرده منافقان، در این ماجرا نقشی دوگانه داشت؛ از سویی ظاهراً خود یهودیان را به سرکشی و تحصن در حصار تحریک کرده بود و از سوی دیگر، از پیوستن به آنان سرباز زد (واقدی، ج ۱، ص ۱۲۹). او پس از اسارت آنان، از پیامبر خواست که از خون متحدانش درگذرد و بر این خواسته چنان پای فشرد که پیامبر او و یهودیان را لعنت کرد و به تبعید آنان حکم داد.

زنان و فرزندان بنی قینقاع به آنان بخشیده شدند، ولی اموالشان به مسلمانان تعلق گرفت. از روایتی که واقدی (ج ۲، ص ۱۳۰) به نقل از پدر ربیع بن سبزه ذکر کرده پیداست که آنان بخشی از شتران خود را نیز برای حمل زنان و فرزندان با خود برده بودند. بنی قینقاع سه شبانه روز مهلت یافتند که از مدینه بیرون روند و عباده بن صامت مأمور راندن آنان شد. این نظر که این مهلت به بنی قینقاع داده شد تا طلبهایشان را وصول کنند (د. جودائیکا، همانجا) به نظر نادرست می آید. به نوشته بلعمی

savannah. The land on the river banks often produces two harvests. The main crops are millet, maize, rice, peanuts, cotton and indigo. In the villages gardens are cultivated around the wells. Stock-farming is relatively well developed. The districts of Kaarta are Diafunu (Tambaraka) and Diomboko (Koniakari), Guidioumé (Niogomera) to the north of Diafunu; Tomora (Dida), Baghé and Kaarta Biné to the north of Fuladugu; Dianghaté to the east, and Kingui (Nioro). The main peoples are the Bambara and the Soninke, but the population also includes Khassonke, Fulani and Maures. The Bambara Massassi have a secret religious association known as the *Bouri*. Missionary activity for Islam is considerable.

Kaarta was visited by the British explorers Houghton and Mungo Park in 1795 and described by Duranton in 1828, Raffeneil in 1864, Mage and Quintin in 1863 and Lenz in 1880.

Previously part of the empire of Ghāna [q.v.] and then that of Mali, Kaarta was divided between a number of principalities after the Mali uprising. At the end of the 17th century, a Bambara chief, Niangolo, settled in Sunsana, near Murdia, and created the Bambara kingdom on the left bank of the Niger. His son Sunsa married a girl named Keita, and it was their son Massa who gave his name to the Bambara Massassi. A notable farmer as well as progenitor, he had such good-looking children that their profitable marriages added to the extent of the kingdom.

Benefali enlarged the country still more, but his brother Fulekoro was defeated by Biton Kulubali, who united the two kingdoms (1754). Fulekoro's successors, Sey Bamana and Deniba-Bo, were little more than chiefs of a band of brigands who conducted raids. Sira-Bo (1761-80) took up residence in Guémau and extended his kingdom. Desse Kulubali (1788-99) took advantage of the dissension between the Bambara princes of Segu, sons of Ngolo Diara. He supported Namiankoro, but the latter was defeated by Da Manson, who then invaded Kaarta and captured the capital, Guemu (1796). Succeeding his brother, Mussa Kurabo (1799-1808) waged a campaign against 'Abd al-Kādir, *almamy* of Futa Toro. N'tin Koro (1808-11) and Sakhaba (1811-15) preceded Bodian Moriba (1815-32), who joined combat with Diawara and Khassohke. After Garan (1832-43), Mamady Kahdian (1843-54) left Yelimane and settled first in Kadie and then in Nioro (1847); the Diawara were driven back towards the desert before being defeated by the Tuculors of al-Hādīdjī 'Umar (1854).

The latter installed a viceroy; in 1874 this position was held by Mutaga, brother of Ahmadu. When besieged in Nioro, Mutaga blew up his establishment. Meanwhile the Massassi who had been defeated by al-Hādīdjī 'Umar took refuge in Bangassi (Fuladugu) under Mori, commander of Diringa, who died in 1870. Under his successor, Bussei, the Massassi split into two factions: one settled in Guemu-Kura (Kaarta-Bine) while the other moved to Diani (Gadiaga). The Bambara Massassi were reunited by Archinard, leader of Kaarta in 1891, after the capture of Nioro. Kaarta was divided once again between the provinces of Nioro, Kita and Kays in former French Sudan. No striking changes in local political structure have resulted from Mali independence in 1960.

*Bibliography:* D. Diallo, *La chasse (région du Fouladougou et du Kaarta)*, in *Education africaine*, xciii (1934), 93-110; R. Furon, *Le Kaarta*, in *Bull. Mus. Histoire Nat.*, xl (1930), 470-3, 2 maps; idem, *Les gisements préhistoriques du Kaarta*, in *L'Anthropologie*, 1930, 31-5; Godin de Lepinay, *Note sur les chances de possibilité d'une réunion du*

*Niger et du Sénégal par le Kaarta*, in *Bull. Soc. Et. Coloniales et maritimes*, xvi (1891), 287-9; Edt. de Lartigue, *Notice historique sur la région de Sahel*, in *BCAF*, 1898, 69-101; J. Lemoine, *Mission hydrogéologique au Soudan*, in *BURGEAP*, 1957; E. Mage, *Voyage dans le Soudan Occidental (1863-1870)*, Paris 1868; Ch. Monteil, *Les Bambara de Ségou et du Kaarta*, Paris 1924; A. Raffeneil, *Nouveau Voyage au pays des nègres*, Paris 1856; P. Soleillet, *Voyage à Ségou*, Paris 1887; Lt. Sugols, *La justice au Soudan Français*, in *BCHSAOF*, 1897, 113-29; L. Tauxier, *Histoire des Bambara*, Paris 1942. (R. CORNEVIN)

X BANŪ KA'ĀB, an Arab tribe which occupies, at present, parts of Khūzistān in South Western Iran. The Banū Ka'āb comprise several clans, and they are therefore known to the inhabitants of eastern Arabia and southern 'Irāk as *al-Ku'ūb* (in 18th century European sources *Chaub*). Arab authors and genealogists do not speak of them in detail but usually list them under Ka'āb b. Rabī'ā. They are said to belong to Kayṣ 'Aylān, a major central and eastern Arabian tribe. They do not seem to have emigrated from there to southern 'Irāk and south western Iran before the 17th century. By the time of the Danish traveller Niebuhr (1765), they seem to have gained some notoriety among the inhabitants of that area. The Turks, the Persians and the British were among their victims, and each of these powers failed to subdue Shaykh Salmān, the Ka'āb chief, during the second half of the 18th century. Ḳubbān, Dawraq and Fallāhiyya are mentioned among their fortified towns. Their second prominent ruler after Salmān was his great grandson Thāmir (1837-40).

Like other Arab tribes inhabiting Iran, they mingled with the non-Arab population and are slowly losing their Arab identity. The main divisions of the tribe are: the Dris, the Muḳaddam, the Khanāfira and the Ḥazbih.

The Banū Ka'āb cannot be described as completely settled, nor on the other hand is any considerable portion of them truly Bedouin. The bulk of the tribe is now semi-nomadic. At the zenith of their power shortly after 1775, the jurisdiction of their chief seems to have extended from the neighbourhood of Baṣra to the confines of Bihbahān; but their influence declined as that of the Muḳaysin of Muḳammara rose, and the chiefs of the Banū Ka'āb, stripped of political power, sank into undistinguished vassals of the Shaykh of Muḳammara, who early in the 20th century became, in turn, a vassal of the Iranian monarchs.

*Bibliography:* Ibn Durayd, *Kitāb al-ishīkāk*, ed. Cairo 1958, 295; Ibn Rasūl, *Turfat al-aṣḥāb fi ma'rifa al-ansāb*, Damascus 1949, 15, 28; Yākūt, i, 773, iii, 908; al-Nuwayrī, *Nihāyat al-arab*, ed. Cairo 1954, ii, 338; Kaḥḥāla, *Mu'djam Kabā'il al-'arab*, Damascus 1949, iii, 984-87; C. Niebuhr, *Voyage en Arabie*, Amsterdam 1780, ii, 160 ff.; East India Company, *Factory Records-Persia and the Persian Gulf*, India Office Library, London, Vols. 16 and 17; Baron C. A. de Bode, *Travels in Luristan and Arabistan*, London 1845, 111-19; A. H. Layard, *A Description of the Province of Khuzistan in J.R.G.S.*, xvi (1846), 36-45; W. K. Loftus, *Travels and Researches in Chaldaea and Susania*, London 1857, 279-86; W. F. Ainsworth, *A Personal Narrative of the Euphrates Expedition*, London 1888, 205-18; G. W. Curzon, *Persia and the Persian Question*, London 1892, ii, 231-38; J. G. Lorimer, *Gazetteer of the Persian Gulf, 'Omān and Central Arabia*, Calcutta 1908, ii, 947-63. (A. M. ABU-HAKIMA)

- Lihyan (Bari Lihyan) 502-504
- Lakhmiler 504
- Magin (Bari Magin) 507-511
- Mullarib ( " " ) 512-514

## عبد عون الروضان

- + Manqum 514-518
- Mada'ic 518
- Mezhic 518-519
- Murad (Bari Murad) 519-521
- Muzayne (Bari) 526-532
- Muzdar 532-533
- Numejir (Bari) 542-544
- Huzayl (Bari) 551-559
- Hilal ( " ) 559-560
- Hendar ( " ) 560-563
- H-e-vayn ( " ) 563
- Jerbu (Bari) 565-567

# موسوعة القبائل العربية

انسابها، وقائعها، مآثرها، شعابها

الجزء الأول

الحروف: أ - ر



2002 Amman

Türki İslâm Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi	
Dem. No:	90046
Tas. No:	929.1
	RAV.M

- Zübeyd (Bari Zübeyd) 299-301
- Zühr (Bari Zühr) 302-303
- Zeydiler (Bari) 304-306
- Zibze 306-307
- Süleym (Bari Süleym) 318-326
- Feyhaniler 329-336
- Tasm (Bari Tasm) 354
- Tag (Bari Tag) 356-374
- Abbasiler 379-381
- Abs (Bari Abs) 388-399
- Icl (Bari Icl) 402-407
- Neccar (Bari Adib. Neccar) 410-414
- Ujre (Bari Ujre) 414-417
- Uhayl (Bari Uhayl) 417-420
- Uhl (Bari Uhl) 421-425
- Alari 425
- Anber (Bari Anbar) 427-431
- Gassaniler 337-339
- Gatafan (Bari Gatafan) 433-444
- Fegale (Bari Fegale) 447-455
- Kureys (Bari Kureys) 462-
- Kureys (Bari Kureys) 462-466
- Kudara (Bari Kudara) 466-468
- Kaya Aylan (Bari Kaya Aylan) 468-471
- Kayn (Bari Kayn) 471-472
- Ka'ib (Bari Ka'ib) 472-474
- Kilab b. Rabia (Bari Ka'ib) 474-479
- Kelb (Bari Kelb) 479-488
- Kinane (Bari Kinan) 488-494
- Lakhm ( " ) 494-502
- Lam (Bari Lam) 502
- Lihyan (Bari Lihyan) 502-504
- Lam (Bari Lam)